

عنوان مقاله:

ازدواج و انتخاب یک در میلیارد!؟

تحقیق و نگارش:

رئوف خلیل آقایی (Roauf Khalil Aqayi)

انتشار:

۱۳۸۲ خورشیدی

توجه:

مطالب موجود در این مقاله بر اساس تراوشات ذهنی، تجارب و پژوهش‌های شخصی نگارنده می‌باشد. قابل ذکر است که اخذ و اقتباس آن در صورت وجود منابع دیگر به هیچ وجه آگاهانه صورت نگرفته و هرگونه مشابهات احتمالی، کاملاً اتفاقی می‌باشد. نقل و اقتباس مطالب، با ذکر نام مقاله‌نویس و آدرس وب‌سایت و مأخذ و منبع، کاملاً آزاد و بلا مانع است.

درجوامع جهانی اصولی را برای خود پی ریزی نموده‌ایم که یا براساس معیارهای ناقص و مبهم و ناآگاهانه (باتوجه به تصورات شخصی یا فشارهای خارجی) برای خودشريك و همسری را برمی‌گزینیم و یا برپایه‌ی باور جوامعی دیگر، ازدواج را تقریباً بی معنا و روابط جنسی نامحدود را جزو حقوق و آزادی‌های فردی به شمار می‌آوریم.

با در نظر گرفتن احتمال قریب به اتفاق اقوام و ملل در صحت ازدواج‌های معمول و در حالی که برای مثلا خرید يك شینی نه چندان مهم تا حد امکان پرس و جو نموده و دقت به خرج می‌دهیم و یا جهت تعیین شريك تجاری و غیره خود سعی را بر این می‌گذاریم که جاهلانه تصمیم نگرفته و بی توجه به شرایط گوناگون اقدام ننماییم پذیرش این مسئله جای تردید دارد چگونه شريك زندگی خود را اغلب بر مبنای کمالات صرفاً ظاهری ( آن هم بر اساس حس نیاز و تصورات ناشی از آن) برگزیده و به مرور یا نسبت به هم بی تفاوت شده و وجود همدیگر را خسته کننده و زندگی را با هم به اجبار ادامه می‌دهیم و یا با شناخت بیشتر یکدیگر، چه بسا از انتخاب خود پشیمان شده و مجذوب افراد دیگری می‌شویم و شاید رابطه به جدایی هم بکشد و در اکثر مواقع درمی‌یابیم همسرمان برخی از ویژگی‌هایش مورد نظر و دیگر خصوصیات او برایمان نامطلوب و یا ممکن است زجر آور و تنفر آمیز هم گردد در این شرایط حتی اگر به فرض فردی در تمام صفات و توانایی‌های معنوی و مادی خود نمونه باشد ولی در نیروی جسمانی نواقصی در او مشاهده شود همسرش در این يك مورد و با وجود عدم ابراز آن به احتمال زیاد به دیگران متمایل می‌گردد.

جدا از تنوع طلبی موضوع دیگری که در آن ازدواج‌های ما زیر سوال میرود این است؛ به عنوان مثال فردی که به خاطر پول با کسی ازدواج نموده در صورت آشنایی با فرد ثروتمندتری باید از ادامه‌ی زندگی فعلی منصرف شده و با پولدارتر ازدواج نماید و یا اگر مبنا دانش است فرد می‌بایست با روبرو شدن با فرد آگاهتری برای ازدواج با آن تلاش نماید گرچه با این گونه انتخاب‌ها منطق حکم میکند که اگر به فرض نقره را دیدیم از حلبی دست برداریم و در صورتی که طلا را یافتیم از نقره بی نیاز می‌گردیم و غیره (هر چند که به دلیل مصالح شخصی و خانوادگی و... این چیزها را در کل نادیده می‌گیریم و بروز نمی‌دهیم ولی در بسیاری از زناشویی‌ها شاهد جدل و تردید برای جذب همسر با در نظر گرفتن مصالح و طرد او با توجه به حس اسارت، عدم رشد و نیز زندگی‌ای تکراری هستیم.

حال میتوان این سوال را مطرح نمود که چرا از میان میلیاردها زن و مرد یکی را بدون وجود دلایل شفاف برگزیده و آن را در زندگی شريك میکنیم؟ آیا اگر ظاهراً شناخت دقیق و کافی امکان پذیر نیست واقلاً عاقلانه است که صرفاً با یکی بودن بسنده کنیم و اگر این نشد به یکی دیگر بگرویم و اگر آن نبود جذب دیگری شویم و غیره؟ از کجا معلوم این فرد که مورد قبول ماست در جهان مناسبترین فرد برای ما و یا اصلاً شایسته است و چه تضمینی وجود دارد که در آینده (در باطن و ظاهر) با شناخت فردی با کمالات تر مجذوب او نگردیم که در این صورت خود بر اشتباه بودن و نا آگاهی در انتخاب مهر تائید زده و لزوم درك جواب پرسش‌های مطروحه را اثبات می‌نماییم.

جای تعجب دارد که معمولاً انتخاب‌ها را در چهارچوب افراد نزدیکتر (اعم از اقوام دوستان و غیره) که شناخت بیشتری نسبت به آنها داریم خلاصه نموده و زندگی مشترك خود را بر مبنای (نزدیکتر بهتر و دورتر بدتر) پی ریزی کرده و ادامه می‌دهیم؛ در این میان پرسیده نمی شود که خواهر و برادر از همه به هم نزدیکترند و شناخت بیشتر و بهتری از یکدیگر دارند و در صورتی که ازدواج آنها (بر پایه‌ی تقریباً هر قانون و شرعی) نادرست است چگونه مبنای زندگی زناشویی را بر اساس قرابت گذاشته و آن را کافی و درست به شمار می‌آوریم؟

بهتر است موضوع را به گونه‌ی دیگری مورد بررسی قرار دهیم. در طرح تناسب وجود (که توسط این جانب مدون گشته و منتشر می‌گردد) اذعان می‌داریم که هستی و نیستی به طور کلی موجود و معدومند؛ ولی وجود نه هستی و حیاتی دارد و نه معدومیت برزخ و مرگی ((یعنی صفر به تمام معنا)) البته قابل ذکر است که بر خلاف تصور عامه‌ی ما صفر بیانگر عدم نیست بلکه نشان دهنده‌ی معیار سنجش مرز و نقطه آغازین کیفی و کمی میان بود و نبود می‌باشد و جهت منفی و مثبت با توجه به نیازهای شخصی جمعی و غیره متفاوت است و برای برقراری توازن نیازمند مقدار مشخص و برابری موجودیت و عدم (+و-) در مقابل هم و هماهنگ با هم چه به صورت ترکیب دو ماده دو کفه یک ترازو و غیره هستیم.

اگر یک ترازوی سالم را مثال بزنیم در این صورت یکی از کفه‌ها مبین جهت منفی و دیگری مظهر مثبت و به بیان دیگر همتراز با موجودیت ماده‌ای از نوع دیگر (یا عدم) در کفه منفی می‌باشد و ارتفاع همسان و هم محوری آنها چه در شرایط پر و یا خالی بودن دو کفه مشخصه‌ی وجود تناسب طرفین خواهد بود؛ که قانون حاکم، بر مبنای جرم، حجم و نیروی جاذبه استوار است. و همانند آب که متشکل از ترکیب دو حجم نیدروژن و یک حجم اکسیژن و مقداری انرژی و یا ۱ (۲) جرم نیدروژن و ۱۶ (یک دوم) جرم اکسیژن (بر اساس جرم اتمی آنها) و نیروی جاذبه‌ی تداومی متقابل سطح اتم‌های طرفین که ناشی از پُر و خنثی شدن لایه‌ی والانس با اشتراك الکترون‌های اتم‌های متفاوت و تغییرات کیفیت سطح آگاهی‌شان می‌باشد.

حال اگر وجود را به ترازو تشبیه کنیم بخشی از وجود احتیاجات را توسط معیار احساس و نیازهای گوناگون نشان می‌دهند (همانند کفه‌ی انتخابی منفی‌ها) و قسمتی از وجود سنجش‌گر نیازمندی‌ها و کمیت مورد لزوم آنها جهت تامین و رفع کمبودها (یا کفه‌ی به اصطلاح مثبت) بوده و احساس آرامش نمایانگر تناسب طرفین (توازن لبه‌ها) می‌باشد که با توجه به نیازهای جزئی و شخصی کمیت و کیفیت ملزومات متفاوت است، ولی در صورتی که زندگی را نیروی جاذبه فرض بگیریم معیار سنجش (وزنه) چه نسبتی با نیازمندی‌ها بر اساس نوع زندگی (یا چگونگی نیروی جاذبه) دارد؟

جهت شفاف سازی سوال فوق پرسش را به گونه‌ای دیگر و به عنوان زیر مجموعه‌ی آن مطرح می‌نماییم؛ ما معتقدیم که در طول زندگی ملزم به انتخاب همسر و ازدواج می‌باشیم ولی نمی‌دانیم چرا از میان میلیاردها زن یا مرد یکی را بدون وجود دلایل شفاف در انحصار خود در آورده و به فرد و یا افراد دیگر نیز علاقه‌مندیم. اگر برای هر فرد (بر اساس شخصیت، استعداد و نیازهای ویژه‌اش) زوج خاصی وجود دارد راه‌های کشف و شناخت آن چیست و مهم‌تر اینکه صحت این موضوع را چگونه توجیه می‌کنیم در شرایطی که به بیش از یک نفر متمایل شده و معشوق یا معشوقه‌ی من یا دیگران می‌تواند مورد نظر و مشترک میان ما باشد (حتی پس از ازدواج)؟

در حال حاضر یافتن فرد مناسب از میان میلیاردها نفر بر اساس منطق و محاسبات به دلیل نرسیدن فعلی علم به چنان سطحی امکان پذیر نیست.

از نظر برخی اکنون تنها دلیلی که فرد نمونه و یگانه‌ی ما را می‌نمایاند شکوفایی عشق است به عنوان نیروی خودآگاه و هوشمند که از روح یگانه‌مان نشأت گرفته و اگر در یگانگی بوده و بتوانیم تا حدود زیادی هر موجودی را همانند خود درک کرده، بفهمیم طبیعتاً خود به خود هم فرد مناسب را (از طریق شبکه‌ی واحد جهانی عشق) می‌شناسیم و همانند منطق و غیره آنقدر غرق در تضادها و دوری‌های (ظاهری‌مان) نمی‌شویم که بسیاری وقایع را ندانیم و خود را در اختلاف زیادی هم بیابیم.

ولی آیا این نظر در مورد ازدواج صحت دارد در حالی که عاشق واقعی در مقابل معشوقش هر چه را که بتواند (حتی وجودش را) می‌بخشاید بدون اینکه انتظاری از او داشته باشد. عاشق، معشوقش را رها میکند تا هر چه را خواست انتخاب نموده و چیزهای دیگر را حتی به دور اندازد و به فراموشی بسپارد.

بهتر است کمی از عشق بگوییم ما حس‌های گوناگونی در خود می‌یابیم از جمله خوش آمدن، میل داشتن، طلبیدن، نیاز داشتن، دوستداری، عاشقی، محبوبیت، دوستی و غیره، هر کسی به خاطر حسی متفاوت مجذوب فرد می‌شود و همه‌ی اینها عشق نیست هر چند تاکنون حسی بالاتر و بهتر را در مورد فرد تجربه نکرده باشیم.

بر خلاف تصور عموم با نشست و برخورد و احساس نیاز و دوستی با فردی از جنس دیگر و صرفاً نزدیکی جسمانی و روانی ظهور عشق امکان پذیر نیست. عشق (واقعی) هنگامی در وجود ما شروع به طلوع می‌کند که در مسیر رشد شخصی خود به بلوغ روحی رسیده و نیازمند بخشیدن ثروت نامحدود درونی و زندگی خود به فردی که عقربه‌ی معشوق‌نمای قلبمان بدون اختیار ما به سوی آن نشانه می‌رود می‌باشیم که مستقیم و غیر مستقیم توسط او و به یادش می‌توانیم زندگی را در مسیر تعالی بخشی خویش و جهان خود به جریان اندازیم.

شاید این پرسش مطرح گردد که اگر معشوق به هر دلیلی عاشق را نپذیرد تکلیف چیست؟ در این مورد میتوان گفت همانقدر که عاشق حق دارد معشوق را دوست بدارد و به او عشق بورزد معشوق هم درست به همان اندازه آزاد است که او را دوست داشته و یا از او متنفر و دشمن او باشد. عشق معامله نیست و عشق‌ورزی همانند نیکویی نیست که در مقابل آن انتظار پاداشی را داشته باشیم.

و حال می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که تنها معیار ظاهراً شناخته شده برای ازدواج یعنی عشق نه تنها متضمن زناشویی موفق نیست بلکه ازدواج هم می‌تواند عشق و وصال عاطفی را به خفگی و نابودی کشاند و هنوز پاسخ این پرسش مبهم است که جهت ازدواج معیار مشخص و قابل کشفی موجود است یا مبنایی در میان نیست و روابط نامحدود در تطابق با واقعیت می‌باشد؟ و نیز با صحت بیشتر وجود معیاری آگاهانه چگونه میتوان آن را شناخته و به کار گیریم؟